

متن پرسش

سلام و خدا برکت: استاد چجوری میشه چهار چوب طبع شکست مرد وار بعد از آن در غار وحدت کرد قرار؟؟؟؟ من خسته شدم، نمیدونم چرا مردم خسته نمیشنند؟ ولی من خستم. بسیار خسته. اما امیدی هست که هر دردی را پنجه می کشد. «ای رود مهربان از روز وصلمان چیزی بگو به من، من کم تحمل چیزی بگو گلم» من همون بنده ایم که در اوج جوانی از دنیا رو گرفتم و به سوی او رو آوردم. «بخت جوان یار ما، دادن جان کار ما، قافله سالار ما فخر جهان مصطفی» اگر دل نا امید من را به کلامی امیدوار کنید، چه کار بزرگی کرده اید. من چه میدونستم که چیز هایی که میدیدم چه قدر عالی بود در اوادم بهش گفتم برو و بهتر و در دست تر بیا تا که گوشم رو گرفت و گفت حمد و ستایش گو که این رحمت خداست، از آن روز، «روز و شب را می شمارم روز و شب» اما آنگونه نماند اینگونه نیز نماند. درسته ضعیفم اما با منصفی در قمارم که او برنده است و برد او برد من است. فقط بشینید و تماشا کنید. یادمه فرمودید محمد تو نمیتونی، مگه از اولش من تونستم؟ همش خودش بود و همش خودش هست من این رو اثبات می کنم. من محمد مرادیم پسر حاج آقا مرادی، اگر این رو نوشتم فشار روم بود باید می گفتم. این اواخر دیگه کنترل ندارم هیچ هیچ چرا اون روز با انگشتتون روز وصل را کشیدید که من اینجوری دیوونه بشم؟ چیزی ازم باقی نداشته سر تا پا عشق شدم. خیلی خستم. «در بی خبری ماند چه هشیار و چه مست / این نباشد چاره بنده ره مانده پست» آه حُب فرمودید قرآن را بفم چیه: در یک جمله بگم در آیات عذابش جز محبت او ندیدم. حالا شما بگین با این همه بدهکاری پیش روی او چکار میشه کرد؟ شما بگین با این همه جوانی و تنهایی چکار باید کرد؟ شما بفرمایین با این همه راه که او دارد برای بندگی چگونه می شود من به درد نخور بمانم؟ شما بفرمایین من الان محتاج یک جمله شما هستم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: فکر کردم بد نیست به این «ده نکته» فکر کنید:

نکته اول

مقدس یا نا مقدس بودن انسان

آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین، نگرشی است به عالم و آدم به صورتی که هر چیزی در این

نگرش معنای خاصی می دهد و چهره مقدس عالم و آدم رخ می نمایاند. راستی انسان را چگونه ببینیم؟ مقدّس یا نامقدّس؟ آیا می توان انسان را به طرزی نگاه کرد که در عین واقعی بودن، پنجره ای باشد برای نظر به مقدس ترین واقعیت هستی، یعنی خدا؟ و اگر انسان بتواند از طریق آشتی با خود پنجره نظر به حق گردد، آیا هیچ جنبه ای جز مقدس بودن برایش می ماند؟ آیا این انسان دیگر گوشت و استخوان است یا منطری بسیار متعالی؟ و آنهایی که انسان را در این راستا موجود قدسی نمی بینند، مگر نه ایناست که بسیاری از ابعاد متعالی او را نادیده گرفته اند؟ راستی اینها از انسان چه چیزی می بینند؟ ما آزاد نیستیم تا انسان را از سر خود مقدس بشماریم، ولی موظفیم جنبه های مقدس او را نادیده نینگاریم و از رمزهای وجود او روی برنتابیم و واقعیت معنوی او را انکار نکنیم، واقعیتی که در خود راهی به سوی خدا را دارد، واقعیتی که اگر با خدا در انس نباشد غم غربتش در این دنیا او را از پای درمی آورد، چرا که خود را از جهان خدایی محروم داشته و به کویر نامقدس تن گرفتار شده.

نکته دوم: درك غم غربت

انسان به صورتی شگفت انگیز در طلب بازگشت به آن عالم مقدسی است که خود را در آنجا آرام می بیند، ولی راه بازگشت را نمی شناسد، وقتی خود را به عنوان پنجره ای مقدس شناخت، این بازگشت را شروع می کند و در فرهنگ مؤمنین به عالم معنا قدم می گذارد و دیگر مسئولیتی خاص نسبت به بودن خود احساس می کند، که این مسئولیت، غیر از آن چیزی است که انسان متجدّد نسبت به بودن خود دارد. او دیگر غم غربت از عدم ارتباط با حق را می فهمد و آرزوی زندگی کردن در قرب خدا در جان او سر برمی آورد و معنا پیدا می کند و به نمونه هایی از انسانها دل می بندد که فوق زمین و زمان، زندگی را طی کردند و می کنند، از روزمژگی ها آزاد است و در عالم معنوی خود رمز و رازهایی را اندوخته دارد. از دنیای تاریک ابهامات به آسمان شفاف معنویت نظر دارد، حتی چنین انسانی طبیعت را به مانند مادر و پرستاری می شناسد که پروردگار انسانها برای پروریدن او آن را آفریده و لذا با طبیعت به صورتی شفاف برخورد می کند و از آن پیام پروردگارش را می شنود و جلوه روحانی او را می بیند. دیگر برای او طبیعت و فوق طبیعت به دوگانگی مطرح نیست، چرا که وقتی متوجه شد خودش پنجره ارتباط با حق است، راه پنجره دیدن همه چیز را تمرین کرده است، و در این حال در همه چیز و در همه جا يك نحوه تقدس می یابد، وقتی حیات انسانی رشد کرد و از حیات بدنی بالاتر آمد همه چیز را در حیات می یابد.

نکته سوم: راه ورود به دنیای حکمت و خلوت

اول باید متوجه بود که غیر از آن خودی هستیم که در سطح طبیعی با خود برخورد می کنیم، در این حالت است که کوشش خود را به سوی مقصدی متعالی شروع خواهیم کرد، و پای در دنیای عظمت

های وجود خود خواهیم گذارد، و دنیای حکمت و خلوت در مقابل ما گشوده خواهد شد و استعداد ارتباط با خود واقعی سر بر خواهد آورد، فقط کافی است متوجه باشیم غیر از آنی هستیم که در سطح طبیعی با آن روبه رو هستیم. انسان سرّ پروردگار است، و انسانی که بتواند با خود خلوت داشته باشد راه ارتباط با سرّی ترین اسرار الهی را پیدا کرده است، خداوند اسراری را که در عبارت نیاید در نزد ما گذارده است تا بنگریم و بباییم.

ای آینه جمال شاهی، که تویی
از خود بطلب هرآنچه خواهی، که تویی

ای نسخه عالم الهی، که تویی
بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست

نکته چهارم

آشتی با خدا، آشتی با همه چیز

یقیناً آن حیاتی حیات است که مقدّس باشد، و حیاتی مقدّس است که در جهانی مقدّس و با خدایی که مبنای همه تقدّس هاست بتوان به سر برد، و لذا می خواهیم بگوییم: «آشتی با خدا، آشتی با همه چیزهاست، که همه چیز به جهت بی خدایی ما، به ما پشت کرده بودند و ما نیز به آنها پشت کرده بودیم». و با چهره ظلمانی عالم روبه رو بودیم، و نه با چهره رحمانی و حیاطمندش، و در این حال در واقع با هیچ چیز آشنا نخواهیم بود، و هیچ چیز هم با ما آشنا نخواهد بود، و این تنهایی واقعاً مرگ است و مرگ آفرین.

نکته پنجم

بی تفاوتی چرا؟

خودشناسی گشودن جاده ای است روبه روی انسان تا او با طی آن همواره به لایه های عمیق و بکرانه عالم دست یابد، و وارد عالمی از وحدت شود که هرچیز آن همه چیز است، انسان می تواند از این طریق به شور حیاتی که مطلوب واقعی هر انسانی است، دست یابد. در این رهگذر انسان نسبت به خود بی تفاوت نخواهد بود تا نسبت به هر چه زمانه بر سر او آورد، تسلیم شود و امیدی به دستیابی به خود برین نداشته باشد.

قدم زدن در خود برتر، قدم زدن در واقعیتی است که در طول و عرض هستی حضور دارد. هراندازه ما با خود واقعی خود آشنا شویم، در تمام عوالم هستی حاضر خواهیم بود.

نکته ششم

خود باش، تا زندگی باشی

راستی آیا قیام در خود و سیر از خود و همی به خود حقیقی عاملی نیست که با اولین جرعه حیات از لابه لای خاکستر روزمژگی روبه رو شویم؟ تا از آن جرعه مشعلی فراهم آید که هم فرا راه خود را روشن کنیم و هم دیگران را دعوت به رفتن نماییم؟

از طریق آشتی با خود، راه دقیق نگاه کردن به عالم درون آشکار می شود، راهی به ماوراء عالم اشیاء. خودت، آری خود خودت، يك انگشت اشاره به عالم لایتناهی هستی، و می توانی تو ای انگشت اشاره به عالم درون! از طریق خودت راه زندگی صحیح را بیابی، آن وقت که خود را یافتی، می بینی که خودت يك زندگی صحیح هستی، آنکه بیراهه می رود ناخود تو است، خود را ناخود نکن، خود باش تا زندگی باشی، و این هم آغاز راه است و هم پایان راه، تفاوت در چگونه بودن خود است، که چقدر خود هستیم، و چقدر از ناخود آزاد شده ایم.

نکته هفتم

حیات است که حیات را می نگرد

اگر قبول داری ایده آل های «معنوی» حقیقی ترین واقعیات هستند، و خودت، آری خودت واقعی تر از تن و اندازه و وزن و مدرک و خانه ات هستی، پس وقتی به خودت دست یافته ای به واقعی ترین چیزی که در دسترس تو می تواند باشد دست یافته ای و در این حال از وهم رسته و به حق پیوسته ای و در این شرایط دیگر پای ایمان به میان است و نه پای فکر و اندیشه، اینجا دیگر موضوع دانائی به خود نیست، بلکه دارایی خود است، خود ما نزد خود خواهد بود، یعنی ارتباط با واقعی ترین چیزی که هر انسان دارد، اما نه ارتباط با مفهومی از خود، بلکه با نگاهی زنده به خود می نگریم، چون در ارزیابی خود، حیات است که حیات را می نگرد. آری حیات است که حیات را می نگرد و در آن صورت حق در منظر جان نمایان می گردد. [1]

نکته هشتم

روبه رویی با خود، نگاه با روشنایی خود

وقتی با خود واقعی روبه رو نیستیم هزاران سؤال ناگشوده داریم که می خواهیم به کمک استدلال جواب دهیم، من کاری ندارم که بالاخره جواب می گیرم یا نه. ولی وقتی باخودمان از طریق خودمان روبه رو شویم، یعنی وقتی با قدرت حیات، «حیات مجسم» را که همان خودمان باشد، خود را ببینیم دیگر همه آن سؤالات بی معنی خواهند شد.

وقتی در آن اطاق با دست مالیدن بر اعضاء فیل می خواستند آن را ببینند، هرکدام چیزی گفتند که هیچ کدام درست نبود. ولی:

نکته نهم

مراقبه؛ یعنی از دست ندادن خود

معنی زندگی به واقع مراقبه ای است جهت از دست ندادن خود، و برگرداندن نظر از ناخودها به سوی خود، و مرگ چیزی جز ادامه و استمرار همین خود، و آزادشدن از سلطه طبیعت نیست. در مراقبه و در این استمرار خود واقعی، انسان خود را از تاریخ و طبیعت بزرگتر می یابد، و در این حال هرگز لقمه ای در دهان تاریخ و طبیعت نخواهد بود، بلکه سازنده خود و سازنده زندگی خود می باشد.

گفت: «هرکس چشم از حرام نگاه دارد، و تن از شهوات، و باطن را آباد گرداند به مراقبت دائم، و ظاهر را آراسته دارد به متابعت شریعت، و عادت دهد تن را به خوردن حلال، فراست وی خطا نیفتد».^[۲]

نکته دهم

شورش و زندگی

اگر انسان فهمید که خداگونه است، خدا گونه زیست کردن برای او مشکل نخواهد بود، و شوریدن بر هر نارسایی که راه جان او را به فراخنای حیات برین می بندد برای او عین زندگی است. دعوت به قیامی که آیه «إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى»^[۳] به آن دعوت می نماید، معنای زندگی می گردد، و نمی تواند به طور جمعی یا فردی به قیام قیوم هستی، در سراسر زندگی قائم نباشد، چنین انسانی، انسان نشسته و فرو رفته و خاکستر شده نیست، انسان ایستاده و قیام کرده است، در همه جا و همه وقت و در مقابل همه موانع.

قافله سالار ما، فخر جهان مصطف است

بخت جوان یار ماست، دادن جان کار ماست

موفق باشید

[۱] (۱) - برای شرح این نکته به کتاب «آنگاه که فعالیتهای فرهنگی پوچ می شود» رجوع فرمایید.

[۲] (۱) - کشف المحجوب هجویری، سخنان ابوالفوارس شاه بن شجاع کرمانی

[۳] (۱) - سوره سبأ، آیه ۴۶.

